# شاعری برای مردم

## گفت‌وگو با سیدعلی صالحی درباره نیم قرن شاعری

## به بهانه انتشار مجموعه طرب‌نامه کائنات

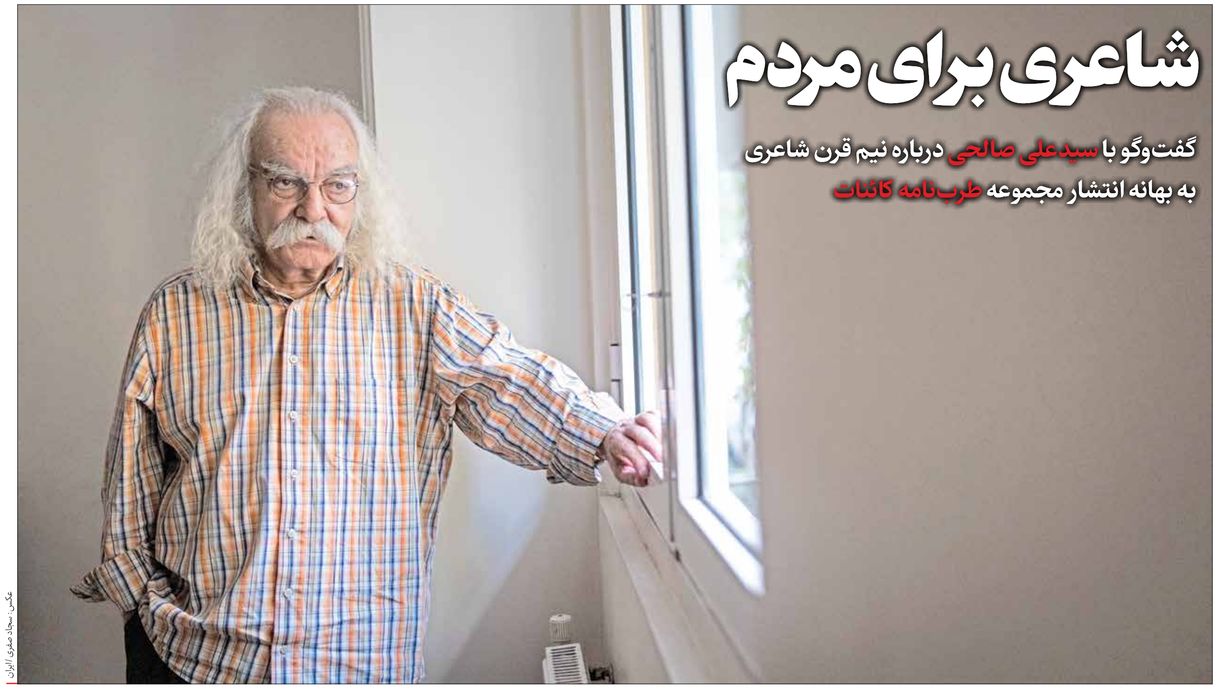

عکس: سجاد صفوی/ ایران

از فرانبدی که برای شاعر شدن طی کردید بگویید. اینکه از چه زمانی احساس کردید که علاقه شما به شعر، شما را به آن وادار است که شعر بگویید و آن را منتشر کنید؟ در واقع فرآیند شاعری که طی کردید، چگونه بوده است؟

من روستازاده هستم و به جهت زندگی سخت در روستا یک خواهر و برادرم را بر اثر بیماری از دست دادم. بعد از خواهر و برادرم من تبرّه به حصه مبتلا شدم. همین باعث نگرانی پدرم شد و چون نمی‌خواست مرا که فرزند سوم بودم هم از دست بدهد از روستای مرغاب به مسجد سلیمان رفتیم. برای درمانم به پزشکی مراجعه کردیم، پزشک یک سبک هندی بود که به سختی فارسی صحبت می‌کرد. او بعد از معاینه من به مادرم گفت تا به حال کودکی ندیده‌ام که تا این اندازه کله‌اش درشت باشد. تا همین الان هم که به خودم در آیینه نگاه می‌کنم، این را بررسی می‌کنم (می‌خندد)! این نخستین ارتباط من با جامعه شهری بود.

به خاطر دارم در همان دوران کودکی و در دوره اول دبستان، داستان‌های شاهنامه را از حفظ می‌خواندم و این برای معلم من خیلی عجیب بود، او تصور می‌کرد هرچیزی فقط از راه کتاب یاد گرفته می‌شود. در حالی که من آن زمان شاهنامه را از پدرم آموخته. پدرم شاعر بود و شعرهای خوبی هم می‌گفت. شب‌های تابستان برای خواب به راه پله بست بام خانه می‌رفت و پیش از خواب برای ما شاهنامه می‌خواند. من درباره شاهنامه از پدرم سؤال‌های زیادی می‌پرسیدم، مثلاً خاطرم هست یک بار که خواستم نام فردوسی را بگویم، گفتم سید ابوالقاسم فردوسی! پدرم با خنده گفت فردوسی سید نبوده است. از آنجا که در روستای ما همه سید بودند تصور می‌کردم فردوسی هم باید سید باشد.

اولین داری که در مدرسه به ذهنم خطور کرد یک روزنامه دیواری درست کنم. به خوبی یادم هست رویم نمی‌شد قسمت اسمم را زیر شعرهایم بنویسم، به همین دلیل اسامی عجیبی مثل حسن ابن سعدی گلیاگانی می‌نوشتم. هیچ وقت هم کسی نفهمید اصلاً این اسامی چه کسانی هستند. از همین تجربه کوچک در مدرسه بود که به شعر علاقه‌مند شدم. اما یک چیزی در شعر ما خیلی تنگاتن داد، آن هم آشنایی ام با یک شاعر زن، در نوجوانی‌ام بود. اما خودم گفتم مگر یک زن هم می‌تواند شاعر باشد؟ زندگی من در روستا این ذهنیت را برایم ایجاد کرده بود که زنان نمی‌توانند شعر بسرایند!

در گفت‌وگویی که با خبرگزاری ایرنا داشتید، اشاره کرده‌اید که کاش نیما باسودار تربود و ای کاش شهرستانی نبود. منظور شما از اینکه «کاش شهرستانی نبود» بیشتر به افق دید و نگاه فرد در خصوص زندگی و انسان‌ها و مناسبات اجتماعی مربوط است یا موانعی که سرراه پذیرفته شدن استعدادهای تازه در محافل ادبی وجود دارد؟ به عبارت دیگر در شهرستان چه موانعی می‌تواند یک شاعر مستعد را منزوی کند و حضور او در کلان شهری مانند تهران چه زحماتی برایش دارد تا رشد کند؟

اولین مانع رنج‌آور در شهرستان بودن، این است که هنرمند دستش به هیچ جا نمی‌رسد. به عنوان مثال من آرزو داشتم احمد شاملو را از نزدیک ببینم، چون او نسل پیشکسوت ما بود؛ شعرهایش را دوست داشتم. وقتی دستم به جیبم رسید و توانستم سفر کنم، سال ۵۱ یا ۵۲ به تهران آمدم تا او را ببینم اما گفتند از ایران رفته است. چرا باید سنی به این نقطه نظر برسم که باید شاملو را ببینم؟ این فکر از کجا می‌آید؟ دقیقاً از کمبودهای شهرستان بود. منوچهر آتشی نخستین شاعری بود که توانستم از نزدیک او را ببینم. همانجا متوجه شدم هیچ فاصله‌ای بین من و شاعران درجه یک تهران نیست، فاصله سنی هم نبود؛ تنها چیزی که آنها را یک سکو بالاتر نگه می‌دارد، تهران، امکانات و ارتباطات آن است. در شهرستانی مثل سمیه سلیمان دو طبقه اجتماعی بیشترنمی‌بینیم. یک طبقه سرمایه‌دار، ثروتمند و بالاتشین که آرزو داشتم در محلات آنها قدم بزنم، یک طبقه دیگر هم طبقه فرودست مطلق بودند. به قدری فقیر بودند که برخی زنان بازدار روی کوچه به مشام‌شان می‌خورد، بیهوش می‌شدند. به یاد دارم در نوجوانی به سالگی خانه می‌رفتیم و یک سطل خون تازه می‌گذاشتند، آن خون را با پیازداغ درست می‌کردیم و به خورد زنان بارداری می‌دادیم تا از این طریق پروتئین به نوزادشان برسد. این وضعیت اقتصادی در شهری بود که یا نفت، نان کل ایران را تأمین می‌کرد. یا وجود وضعیت‌هایی که من شاهد آن بودم، اگر شاعر نبودم، حتماً تبرهایش می‌شدم، چون قطعاً نگاه سیاسی تندی داشتم و نمی‌توانستم آرام بنشینم. شعر در واقع به من محبت بزرگی کرد و شیوه مبارزه را برای من تغییر داد. شعر به من آموخت که برخورد خشونت‌آمیز راه حل مناسبی نیست.

**شاعران معاصر**

گروه کتاب

**نام سیدعلی صالحی با جنوب ایران گره خورده است؛ در ۲۲ سالگی توانست جایزه شعر فروغ فرخزاد را بگیرد، اما هم زمانی که در مسجد سلیمان زندگی می‌کرد و رویاهای بزرگی در سرش می‌پروراند. او که یکی از پایه‌گذاران جریان شعری «موج ناب» است، تلاش کرد پنجره‌ای تازه به شعر فارسی باز کند. به همین دلیل در دهه پنجاه مسیر خود را محدود به جریان شعری «موج ناب» نکرد و با روحیه‌ای جست‌وجوگر، راه‌های تازه‌ای را در زبان و اندیشه مشحون‌کرده آزمود. فاصله گرفتن او از این جریان، به معنای بریدن از گذشته نبود؛ بلکه ادامه طبیعی همان جست‌وجوی بی‌پایان برای یافتن زبانی شخصی‌تر و بیانی صمیمی‌تر بود.**

**صالحی به‌تدریج به شعری نزدیک شد که ریشه در زبان روزمره و گفت‌وگوهای مردم داشت؛ زبانی ساده، زنده، بی‌تکلف و سرشار از موسیقی و ریتم که بعدها از آن باعنوان «شعر زبان گفتار» یاد شد. زیست شاعرانه او، روایتی است از سفر دنبال شهرت هستم، اما کاملاً می‌دانستم چه‌کار می‌کنم و چه کشفی کردم. ضمن اینکه دانش تبیین نظریه‌پردازی و شیوه آن روی شعر زبان گفتار را به خوبی می‌دانستم**

**مداوم است، روایتی از تجربه‌های پرشور کوتاهی که پیش از آغاز کلاسش شاعر، بوگامی در جنوب تا رسیدن به زبانی آرام و عمیق. این مسیر از «موج ناب» آغاز شد، اما در کمتر سال‌ها به زبانی منحصرفرد از «شعر زبان گفتار» رسید. زبانی که هم از دل جنوب و خاطره‌های آن می‌آید و هم با تجربه‌های مشترک انسان امروز پیوند می‌خورد.**

**این گفت‌وگو در یکی از روزهای مرداد، به بهانه انتشار مجموعه شعر «طرب‌نامه کائنات» انجام شد. مجموعه‌ای شش جلدی در ۱۰۰۰صفحه که نشر بدرقه جاویدان آن را منتشر کرده است. آن روز قرار بود کلاس درس صالحی بعد از گفت‌وگوی ما برگزار شود، ما پیش از شاگردان سراغ او رفتیم تا در فرصت کوتاهی که پیش از آغاز کلاسش داشت، پای صحبت‌هایش بنشینیم. فرصتی برای شنیدن از شاعری که سال‌هاست با کلمات زندگی می‌کند و هنوز در جست‌وجوی کشف‌های تازه در زبان و جهان شعر است. صالحی، کلاس‌ها و نشست‌های آموزشی خود را در دفترآرام و دنجش در پاسداران برگزار می‌کند؛ فضایی که به گفته خودش روزمره داشته باشد.**

**او باور دارد که خانه، جای خودش را دارد و کلاس درس و شعر، جغرافیای دیگری. به محض ورود، انتظار می‌رود که ما که اهل زمین هستیم، اجازه داشته شعر را بازسازی کنیم، یعنی بقه‌اش را بگریزیم و از ملکوت پایین بیاوریم و به مردم بدهیم‌اش کنیم.** دربارهٔ ریشهٔ شاعرانه او، صالح می‌گوید که او از دوسال پیش شعر زبان گفتار را به خوبی می‌شناسد و روی آن کار کرده است. او می‌گوید که هر حال ما بزرگ شده شهرستان هستیم و باید بگویم که در این مسیر، امیر معاش و کار باعث برکتگی ما شد. من دانستم که باید از شهر کوچک در شوم. فکر کردم برایم کار هست ولی هدفم کار، نان شد و سفله نبود، همه اینها در شعر جمع می‌شد و این پایتخت بود که به من میدان می‌داد. نابغه‌ها در شهرستان نیز به دنیا می‌آیند، در صحرا‌های اخیر اگر قشر فرودست دفاع کرد، شعر مسیر رنجش را طبقاتی می‌گذرد. آن زمان بر اساسِ آرایش هم نابساوری نگاهی به من کرد و گفت: «بفرمایید. پس از مدتی گفت: «شما همان شاعری هستید که برای من شعر می‌فرستید و من چیا می‌گم؟» گفتم: «بله خودم هستم». خیلی خوشحال شد، بعد از آن عکاس هم آمد و اولین عکس‌های فرهنگی که آن روز انعکاس داشت، از من گرفته شد.

در ۴۰ سالگی موج نو و به دنبال آن، موج ناب، شروع می‌شود. شاعران این سبک مسیرهای مختلفی را طی می‌کنند از جمله خود شما که بعد تا به امروز بسمت شعر زبان گفتار می‌روید. شما چه نقد و تبیینی را طی کردید تا به این سبک شعری برسید؟

بنیانگذار موج ناب منوچهر آتشی بود، او بود که شعر ما را چاپ کرد. حتی به یاد دارم که گفت «موج ناب» زبان تابی دارد. رفته رفته متوجه شد این فقط یک زبان نیست، بلکه یک موج است. به این شکل موج ناب شهره شد و کم‌کم جای خودش را باز کرد.

از سوی دیگر ما پنج نفر (سیدعلی صالحی، هرمز علیپور، آزیا آزیاپور، یارمحمد اسدپور و سیروس رادمنش) بانی و عامل این جریان، شب و روز با هم بودیم. ما پنج نفر در خیابان قدم می‌زدیم، حرف می‌زدیم و درباره کتاب‌هایی که خوانده بودیم و شعرهایی که گفته بودیم، باهم بحث می‌کردیم. گاهی اوقات هم در خانه بانی دوستان و پدر قدیمی موج ناب) بحث جایزه فروغ به میان آمد، من به دوستانم گفتم حتماً یک روزی این جایزه را می‌برم. فکری کردم آنها با استفاده از این حرف قصد شوخی کردن با من را دارند. برای دریافت جایزه فروغ خیلی جدی بودم و دنبال انگیزه‌ای بودم که شعرها را بخانم چون به هر حال مجبور بودم تن درجایزه‌ام و در این شرایط برای درس خواندن وقت داشتم و در این شرایط برای ادامه شاعری نیاز به انگیزه و پشتوانه‌ای محکم داشتم. زمانی باور کردم که جایزه فروغ را بردم که به شهر آمدم، به طور اتفاقی یک خبرنگار از روزنامه اطلاعات من رابطل کرد و گفت: «شریک می‌گوید، این جایزه را بردی»، حوالی آذرماه به تهران آمدم. هیچ تجربه‌ای نداشتم و کسی هم دچار هراس جمعی شدم. البته هنوز هم این هراس همراه من است. اما روی اعتماد به نفسم کار کردم. به مجله‌ای که اشعارم را آن زمان چاپ می‌کرد رفتم، سردبیر آن مجله خانم شکوه میرزادگی بود. با یک سر و وضع کاملاً شهرستانی رفته بودم و حتی اسمی ژاپاس هم با خود نبرده بودم. گفتم: «من صالحی هستم». او با نیازبری نگاهی به من کرد و گفت: «بفرمایید. پس از مدتی گفت: «شما همان شاعری هستید که برای من شعر می‌فرستید و من چیا می‌گم؟» گفتم: «بله خودم هستم». خیلی خوشحال شد، بعد از آن عکاس هم آمد و اولین عکس‌های فرهنگی که آن روز انعکاس داشت، از من گرفته شد.

در زبان فارسی، شعر مولود زبان بلکه زبان فارسی، مولود شعر است. این شعر است که زبان فارسی را تا امروز حفظ کرده است. اما اگر دنبال جریان جدید هستیم باید بدانیم که کشف جریان‌های جدید توسط نسل‌های جدید اتفاق خواهد افتاد.

منوچهر آتشی بنیان گذار و حامی شعر موج ناب، بارمحمد اسدپور و هرمز علیپور از اعضای این جریان

جند ساله بودید که با شعرا فروغ آشنا شدید؟

۱۲ یا ۱۳ ساله و در آستانه ورود به دبیرستان بودم، آن زمان من شش دبستان را گذرانده بودم و چند ماه بعد به اول دبیرستان می‌رفتم. از زمان نوجوانی که با شعرهای فروغ آشنا شدم تا امروز، اعتقاد دارم هنوز هم شاعری بالای دست این زن نابغه در حوزه شعر مدرن و سپید نیامده است. البته که بحث اشعار کلاسیک فروغ جداست و آن هم ارزش خاص خودش را دارد.

سال ۱۳۵۱ دبیرستان من اعلام کرد که قرار است اولین شب شعر در مسجد سلیمان برگزار شود و دبیران شاعر و معلمان می‌توانند در آن شرکت کنند. من سه شعر را این دار به اسم مستعار بلکه با اسم خودم فرستادم که یکی از آن شعرها با عنوان «فاصله» بود. بعد هم وقتی به طور اتفاقی از جلوی مغازه بارچه‌فروشی یکی از آشنایان (همکلاسی برادر بزرگترم) در مسجد سلیمان می‌گذشتم، صدایم کرد و گفت: «بابت هست اولین شب شعر در مسجد سلیمان شعری با نام «فاصله» خواندی؟ گفتم: «بله». گفت: «می‌توانی آن را آلان برایم بخوانی؟» هم شعر را حفظ برایش خواندم. بعدش اینکه اعتقادات سیاسی و چارچوب‌های معین مبارزاتی داشته باشم، به علت درک و لمس شدید فقر، خود به خود جامعه را طبقاتی می‌دیدم و مایل بودم از قشر فرودست دفاع کنم. در شعر فاصله، فاصله طبقاتی را بیان می‌کرم، بدون اینکه من اطلاعی از این فاصله داشته باشم و فقط یک نگاه غریزی، تجربی و زیستی بود. او که بارفهمد اسدپور، یکی از اعضای موج ناب، بود آن شعر را نوشت و برای منوچهر آتشی - عضو دیگری از موج ناب- فرستاد. او هم آن را با یک مقدمه تشویقی و حمایتی به چاپ رساند. به مناسبت چاپ اولین شعرم، با وجود اینکه به سختی پول در می‌آوردم. دوستانم یک روز نامه بسیاری میهمان کردم. از آن زمان تاکنون که ۷۱ سال دارم، هیچ چیزی به اندازه چاپ اولین شعرم به من احساس شادی نداده است. گمنر از یک ماه بعد نصرت رحمانی مقدمه دفتر بر شعر بعدی مرا نوشت. با این حمایت‌ها، در خلوت خود با خدا می‌گفتم: خدایا کمکم کن که دچار خود بزرگ‌بینی نشوم. همیشه دعا می‌کردم به نقطه‌ای نرسم که فکر کنم راه را تمام است و به اوج رسیده‌ام. تا همین الان هم به اوج نرسیده‌ام، چرا که هنوز ناگفته‌های بسیاری هست که می‌توان آن را بیان کرد و درباره آن شعر نوشت.

در همان زمان‌های جوانی که با شعر مأنوس بودم و پر قدرتی مثل او بابت اینکه ناخار ندارد خودش را نمی‌کشد، نگاه اجتماعی و افقدار من سرشته شده بود، به این دلیل که من در روستا زندگی می‌کردم و از نزدیک تفاوت زندگی خان و کدخدا با مردم عادی را می‌دیدم، در کودکی از خودم می‌پرسیدم چرا خان یا کدخدا شهروند درجه دو می‌کند اما رعیتی همچون بز من باید بدانه باشد. در سن ۶،۵ سالگی وعده غذای بدم را که تکه‌ای نان بود، پیاده از روستا تا زمین‌های کدخدا می‌بردم، این سعادت را داشتم که در طول این مسیر فکر کنم و از این خلوتم به نفع آینده‌ام استفاده می‌کردم. اینکه آن کلمه مشهور، اسم موضوعی که ذهنم را درگیر کرد چه اثر اجتماعی بزرگی دارد. اگر پرهیزدانشه، بلد کتابه «آوازهای کولیان اهوازی» را گفته شعرهای خود موج ناب می‌سوده، بخواند. خیلی دوم هم وقتی آن اشعار قدیمی را می‌خواند، معتقدم این نگاه اجتماعی برای کودکی که از دل یک دستمالی بیرون آمده بود، بیاد می‌آمد. من توانستم خودم را حفظ کنم و با داشتن نگاه سیاسی، نگاهی به هیچ سمتی حرکت نکنم و خوشبختانه تا همین امروز هم همین طور بوده است. در همین زمینه به یاد هست یکی از دوستانم که فعال سیاسی بود گفت: «تو چطور توانستی با شعرهای که خواص به زور می‌فهمند، عقایدت را منعکس کنی؟» این باعث شد یک بار دیگر به آقام نگاه کنم. همین سال‌ها در ذهنم ماندگار شد تا سرانجام «آوازهای کولیان اهوازی» را منتشر کردم. بعد از موج ناب جریان بعدی موج نو است. موج نو اینکه نگاه اجتماعی نداره این کتاب را بخوانید، با خیما مطبوعات قبل از انقلاب و اطلاعیه کنید و ببینید موج ناب و اعلام گنجایش و ظرفیت بروز اندیشه سیاسی را در خود داشت است یا نه! زبان گفتار را بعد از انقلاب کاشته تبیین کردم. بعد از موج ناب جریان بعدی تحت عنوان «شعر حکمت» به وجودآمد، البته شعر حکمت؛ یک جریان تاریخی است و از هم‌دارم و در پای اجتماعی در اشعارم وجود داشته است. «سفارش اجتماعی» امری است که اولین بار مایاکوفسکی در برابر سخت‌گیری‌های جامعه مطرح کرد. به باور شخصی خودم او جاشن را در این راه گذاشت. البته ظاهرا خودکشی بود ولی من این را غیرممکن می‌دانم. به نظرمن او را کشتند، چون شاعر برامید







در آغاز راه شعر گفتار به جای تشویق، علیه من خیلی نوشته شد، حتی اتهام زدند که به دنبال شهرت هستم، اما کاملاً می‌دانستم چه‌کار می‌کنم و چه کشفی کردم. با اینکه دانش تبیین، نظریه‌پردازی و شیوه آن روی شعر زبان گفتار را به خوبی می‌دانستم

همان موقع به کتاب فروشی یکی از اقوام‌ام می‌رفتم، به او گفتم کتابی از خانمی به نام فروغ فرخزاد داریم! او کتابی گرد و سه مجموعه اول شعر کلاسیک فروغ را به من داد. بعداً دو مجموعه اجتماعی‌اش را هم گرفتم و با علاقه شدید خواندم. شعر گفتار قطعاً ریشه در تأثیر فروغ فرخزاد بر شعرایم دارد. معتقدم فروغ بنیان‌گذار شعر گفتار در شعر معاصر است، اما مرا در مسیری قرار داد، تا به عنوان کسی که در یک شهرستان کوچک زندگی می‌کردم و مخاطب فروغ بودم، بعدها او را به عنوان بنیان‌گذار شعر گفتار معرفی کنم.

(سال ۱۳۸۶)، همزمان در یک شرکت ساختمانی بیرون شهر هم کار می‌کردم. با یک راننده در محوطه‌ای کنار شهر به اندازه شهری بود، مشغول گشتزنی بودیم که یکی از همکارانم اشاره کرد به طرفش بروم. گفتم: «چه شده است؟» گفت: «این باز چارهم است که از تهران زنگ می‌زند و با تو کار دارد. گفتند برنده جایزه فروغ فرخزاد شده‌اید و باید زودتر به تهران بروید.» قضیه برایم باورپذیر بود. گفتم شاید رفقا یا همشهری‌ها قصد شوخی با من را دارند.

چرا این فکر را می‌کردید؟

چون چند ماه قبل از این داستان، در منزل حمید کریم‌پور (یکی از دوستان موج ناب) بحث جایزه فروغ به میان آمد، من به دوستانم گفتم حتماً یک روزی این جایزه را می‌برم. فکری کردم آنها با استفاده از این حرف قصد شوخی کردن با من را دارند. برای دریافت جایزه فروغ خیلی جدی بودم و دنبال انگیزه‌ای بودم که شعرها را بخانم چون به هر حال مجبور بودم تن درجایزه‌ام و در این شرایط برای ادامه شاعری نیاز به انگیزه و پشتوانه‌ای محکم داشتم. زمانی باور کردم که جایزه فروغ را بردم‌اه که به شهر آمدم، به طور اتفاقی یک خبرنگار از روزنامه اطلاعات من رابطل کرد و گفت: «شریک می‌گوید، این جایزه را بردی». حوالی آذرماه به تهران آمدم. هیچ تجربه‌ای نداشتم و کسی هم دچار هراس جمعی شدم. البته هنوز هم این هراس همراه من است. اما روی اعتماد به نفسم کار کردم. به مجله‌ای که اشعارم را آن زمان چاپ می‌کرد رفتم، سردبیر آن مجله خانم شکوه میرزادگی بود. با یک سر و وضع کاملاً شهرستانی رفته بودم و حتی اسمی ژاپاس هم با خود نبرده بودم. گفتم: «من صالحی هستم». او با نیازبری نگاهی به من کرد و گفت: «بفرمایید. پس از مدتی گفت: «شما همان شاعری هستید که برای من شعر می‌فرستید و من چیا می‌گم؟» گفتم: «بله خودم هستم». خیلی خوشحال شد، بعد از آن عکاس هم آمد و اولین عکس‌های فرهنگی که آن روز انعکاس داشت، از من گرفته شد.

در ۱۶ سالگی که نخستین شعرم به چاپ رسید تا الان، شعری نسرودم‌اه که پشیمان باشم یا بخواهم در آن دست بیرم. این موجب شد مر کار به منتشر نکنم و از مخاطب دارم.

شما همه را نخواندید؟

شعر بیشتر موجب آگاهی و بیداری آدم‌ها می‌شود یا عامل رنج و اندوه‌اند؟

بیداری یا اندوه، ظاهراً دو اندیشه دور از هم هستند! اما اگر دقت ریزتری در آن‌ها داشته باشیم، می‌بینیم که هر دو بی‌هستند. اگر یک مخاطب را یک شعر یا فیلمی خوشش بیاید، می‌گوید: «چه‌ایرام کرد.» همین یعنی ترکیب آگاهی و اندوه. جریانی این اتفاق و تشکیل نخستین حکومت‌ها در خاورمیانه، بویژه ایران، برمی‌گردد. قدرت مرکزی یعنی تحمیل اقتدار و از آنجا که ما مرتب می‌ترسیم، به اندوه درون خود فرو می‌رویم، زیرا کسی به ما نمی‌گوید: «چرا ناراحتی؟ چرا گریه کردی؟» پس آگاهی و اندوه یکی است؛ هر کسی که آگاه شد، اندوهگین می‌شود. انسان ناآگاه غمگین می‌شود اما انسان آگاه، اندوهگین می‌شود.

بین غم و اندوه فاصله زیادی است. غم به فرد و منافع شخصی برمی‌گردد، اما اندوه به رنج عمومی برمی‌گردد. انسان آگاه در این تاریخ خاورمیانه که هنوز که هنوز است خون هابیل در آن می‌جوشد، اندوهگین است. هابیل و قابیل اهل آمریکای لاتین نبودند! اهل همین خاورمیانه بودند. این جنگ‌ها در خاورمیانه ادامه دارد. البته جنگ همیشه شیطانی نیست؛ جنگ اگر نبود، علم پزشکی به اینجا نمی‌رسید. علوم عینی، مادی و علوم خدمتگزار بشریت، مولد جنگ‌هاست. هیچ پزشکی نمی‌توانست کسی را بیدار کند و او را از اجازه بگیرد تا روی مغز و جمجمه‌اش کار کند، ولی در جنگ‌ها که این اجازه لازم نبود پس این امکان برای پزشک‌ها فراهم شد تا اقدام پزشکی خود را انجام دهند؛ در حالی که می‌دانیم جنگ خیلی زیان‌آور و هولناک است، اما به خاطر خودشندی بشریت، از تمام ابزارها و آلات شیطانی استفاده رحمانی می‌کند. یعنی یک بار بشر را سنگ هابیل را کشت و حالا با نانو می‌خواهد انسان را نابود کند. انسان همان انسان است و هیچ فرقی نکرده؛ ولی در این میان، زیبایی قضیه این است که ملت و جامعه ما رشد داشته است. نگاه نکنید به اینکه گاهی صف نان طولانی است و ممکن است خود من در صف نان غر بزنم و بگویم این چه وضعیتی است، اما اگر دور بایستید و از زاویه بالاتری به این مملکت نگاه کنید، می‌بینید که چه ملت بزرگی در اینجا نفس می‌کشد. این ملت به لحظه مرد تصمیمی که بگیرد، می‌تواند همه را شگفت‌زده کند. چندین بار هم تصمیمات خود را عملی کرده و موفق شده است، چند بار هم طعم پیروزی را چشید اما به انحراف رفت. منظورم تمام طول تاریخ ایران است، نه صد سال اخیر. چه انحرافی بالاتر از اینکه انقلاب باشکوه مشروطیت به دست نظامیانی که به نظرم حتی نظامی نبودند و فقط برای ارعاب لباس نظامی به تن داشتند، افتاد. در آن زمان چهره‌های بزرگی در انقلاب مشروطیت نقش داشته‌اند که از ایل خود من هم افرادی مانند بی‌بی مریم و سردار اسعد بختیاری یا صمصام‌السلطنه در آن نقش داشته‌اند. همچنین نقش ملک‌الشعرای بهار که بزرگ‌ترین شاعر عصر و دوره خود بوده، در این اتفاقات بی‌تأثیر نبوده است.

دیدبدترین کار شما چیست؟

دیدبدترین یا آخرین کار من «روز خوش و نوه» لیدیل عاشقانه است. من چند ناشر باسابقه و معتبر دارم که می‌توانستم آثار جدیدم را برای چاپ به آنها بدهم، اما ترجیح دادم کارم را به ناشران جوان بسپارم، به این دلیل که مخاطبان من همین نسل جوان هستند، پس چرا ناشرم را از میان نسل جوان انتخاب نکنم. بزودی آثار جدیدی از من به چاپ خواهد رسید.

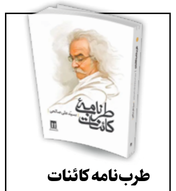

**طرب‌نامه کائنات**
- نویسنده: سید علی صالحی
- ناشر: بدرقه جاویدان
- تعداد صفحات: ۱۲۲۲ صفحه
- قیمت: ۲،۷۰۰،۰۰۰ تومان

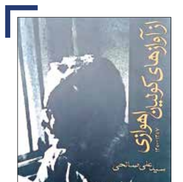

دو مجموعه شعر «نامه‌ها» و «آزادهای کولیان اهوازی» از سید علی صالحی

در دوره‌ی مسیر سرایش اشعار خود بگویید. از وقتی یک شعر را می‌گویید تا زمانی که به مرحله چاپ برسد چقدر مورد تغییر و ویرایش شما قرار می‌گیرد یا حتی ممکن است در چاپ بعدی بخواهید یک شعر را تغییر دهید؟

من به ندرت شعرهایم را پس از نهایی شدن تغییر می‌دهم. تنها استثنا، لحظات پیش از ارسال اثر برای ناشر یا رسانه است که ممکن است دچار تردید بشوم و بازنگری مختصری انجام دهم. با این حال، وقتی کتابی به چاپ می‌رسد، دیگر تمایلی به تغییر شعرهای آن ندارم. اما شاعرانی را می‌شناسم که شعر را بعد از چاپ زیر و رو کرده‌اند. من همواره به آنرام، از منظومه سال ۵۸ تا آخرین اثر خود یعنی «روز خوش و چند گذاشت» شعری از رفقای ما در «موج ناب» به سمت شعری به نام «زبان» یا «زبانیت» می‌رفت، این نام در دهه ۶۰ و ۷۰ به آن نسبت داده شده بود. در همین دهه‌ها بود که مسیر تغییر کرد، در دوران دانشجویی بودم که یک مجموعه توسط انتشارات «محبت» چاپ کردم و بعدها همان انتشارات، نسخه آلمانی آثار مرا به چاپ رساند. در آنجا بود که برای اولین‌بار فهمیدم دارم «موج ناب» را از دست می‌دهم.

آن موقع از خودم پرسیدم چه چیزی را دارم از دست می‌دهم؟ چه اتفاقی برای من افتاده بود؟ مدتی که گذشت به این نتیجه رسیدم، من چیزی از دست ندادم، بلکه به دست هم آوردم. وقتی به اشعارم در شعر «موج ناب» دقت کردم، دیدم در پای شعر زبان گفتار در آن وجود دارد؛ بنابراین من «موج ناب» را از دست نداده بودم. هم‌اطور که گفتم در سال ۱۳۵۴ شعری به نام «فاصله» سرودم که در آن کاملاً به موضوع فاصله طبقاتی پرداخته شده است، اینها هنوز هم یقیناً شعر اجتماعی است. در نهایت یکی از دلایلی که من از «موج ناب»، ناخوسته به سمت سبک شعر زبان گفتار آمدم، نگاه طرفداری از مظلومیت بود. حتی آن دنیا هم که بروم باز هم از مظلومین دفاع می‌کنم.

در ۱۶ سالگی که نخستین شعرم به چاپ رسید تا الان، شعری نسرودم‌اه که پشیمان باشم یا بخواهم در آن دست ببرم. این موجب شد مر کار به منتشر نکنم و از مخاطب دارم.

شما همه را نخواندید؟

این کتاب برای آنکه در قالب یک مجموعه شش جلدی درآید، چه مسیری را طی کرده و روند شکل‌گیری آن چگونه بوده است؟ چطور این شش جلد را نامگذاری کردید؟ در این مجموعه چگونه شعرها در کنار هم قرار گرفته‌اند؟

این شش جلد هر کدام اسم مستقلی دارند، به این معنی که اگر مخاطب یک جلد از شش جلد را تهیه کند، فکر نمی‌کند پنج جلد دیگر را از دست داده است، اما یک نخ تسبیح این شش جلد را به هم وصل می‌کند و آن روح مضامین است. تمامی مضامینی که در این شش جلد آمده خطاب آن به دو سوست: نخست اینکه چرا مردم باید این شدید را تحمل کنند و دوم اینکه، چرا برخی افراد مسئول، مالیی برای حرف زدن مردم شده‌اند؟ این مجموعه به صورت شش جلد منتشر شده تا اگر کسی بضاعت مالی ندارد فقط یک جلد را بخرد و اگر کس دیگری هم امکان داشت هر شش جلد را تهیه کند. حتی در آینده تجدید چاپ آن می‌تواند سه جلد باشد و این بستگی به ناشر دارد. با حتی ناشران دیگر هم می‌توانند سایر جلدها را چاپ کنند. البته این اولین مجموعه شعر فارسی است که در شش جلد چاپ می‌شود.

اگر بخواهید مهم‌ترین نخ تسبیح این مجموعه را بیان کنید، کدام بخش این است؟

همه بخش‌های این کتاب یکی است. واقعاً نمی‌توانم بگویم کدام بخش مهم‌تر است. من بعد از اینکه کتاب چاپ شد، چک می‌کنم تا بدانم چه چیزی چاپ کرده‌ام. برخی از شاعران قبل از چاپ، پاک‌نویس می‌کنند اما یکی از دلایلی که من این کار را نمی‌کنم، این است که آن قدر پاک‌نویس کردم که در آخر با کاغذ سفید روبه‌رو شدم و همه را حذف کردم. من دنبال آن افق خاص می‌گردم و باورم این است که نمی‌توانم از شعر دست بکشم؛ چون هنوز به آن افقی که می‌خواهم نرسیده‌ام و تلاش می‌کنم به آن دست یابم. در ۱۶ سالگی شعر از پای نمی‌نشیند. شعر در ورای همه چیز نشسته است. در زبان فارسی، شعر مولود زبان نیست بلکه زبان فارسی، مولود شعر است. این شعر است که زبان فارسی را تا امروز حفظ کرده است. اما اگر دنبال جریان جدید هستیم باید بدانیم که کشف جریان‌های جدید توسط نسل‌های جدید اتفاق خواهد افتاد.

از شعر برای نمی‌نشیند. شعر در ورای همه چیز نشسته است. در زبان فارسی، شعر مولود زبان نیست بلکه زبان فارسی، مولود شعر است. این شعر است که زبان فارسی را تا امروز حفظ کرده است. اما اگر دنبال جریان جدید هستیم باید بدانیم که کشف جریان‌های جدید توسط نسل‌های جدید اتفاق خواهد افتاد.

از شعر نیما تاکنون یک قرن گذشته است و حالا از آن زمان تا امروز جریان‌های زیاد و متعددی متولد شده که همگی مخاطبان خود را داشته‌اند. بعد از جریان شعر سپید، شعر حجم متولد می‌شود. شاملو بر شعر سپید اصرار می‌ورزد و این جریان به نام او تمام می‌شود و البته که حق هم دارد. شعر مولود حوادث و جریان‌های اجتماعی است؛ مثلاً انقلاب مشروطیت رخ داد و با یک فاصله زمانی، نیما متولد شد. بعد از آن تا کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲، دیگر حادثه اجتماعی نداشتیم که ابعاد وسیعی داشته باشد اما موجب شد، جریان شعر سپید متولد شود و کم‌کم جای خود را پیدا کند. با اینکه شعر نیمایی وجود داشت اما مردم ناگهان احساس کهنگی کردند و به سمت یک جریان نو کشیده شدند. شعر حجم هم حاصل همین جریان‌های اجتماعی است.

به نظر شما شعر حجم، مولود ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ یا مولود کودتاهای متعدد نیست؟ همه اینها کنار هم جمع می‌شوند و یک جریان شعری ایجاد می‌کنند. جریان‌ها تاگهان با یک اتفاق تاریخی می‌آیند و خودشان را نشان می‌دهند. به نظر شما «شعر زبان گفتار» در این دوره تا چه اندازه رواج یافته است؟ برای شاعرانی که به تازگی وارد این سبک شده‌اند، چه آینده‌ای متصور می‌شود؟

شما حتی اگر اشعار رودکی، شاعر قرن چهارم را هم بخوانید رد پای شعر زبان گفتار را در آن می‌بینید، همچنین در آثار مولانا، سعدی و حافظ رگه‌ها و نمونه‌هایی از شعر زبان گفتار دیده می‌شود. بعد از آن، زبان شعر تکلف بیشتری پیدا کرد و ما خواستیم به زبان گفتار برگردیم.

شما گفته بودید شب‌ها شعر می‌گویید. رابطه شب و شعر برای شما چیست؟

شاید بخشی از آن به زیست گذشته من بازمی‌گردد، من در خانواده‌ای بزرگ شده که یازده فرزند بودیم، به نظر شما در طول روز با وجود یازده نفر می‌توان شعر گفت؟ من در تعطیلات قلم و کاغذم را در لباسم پنهان می‌کردم تا شاگردان سراغ او رفتیم تا در فرصت کوتاهی که پیش از آغاز کلاسش داشت، پای صحبت‌هایش بنشینیم. فرصتی برای شنیدن از شاعری که سال‌هاست با کلمات زندگی می‌کند و هنوز در جست